

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

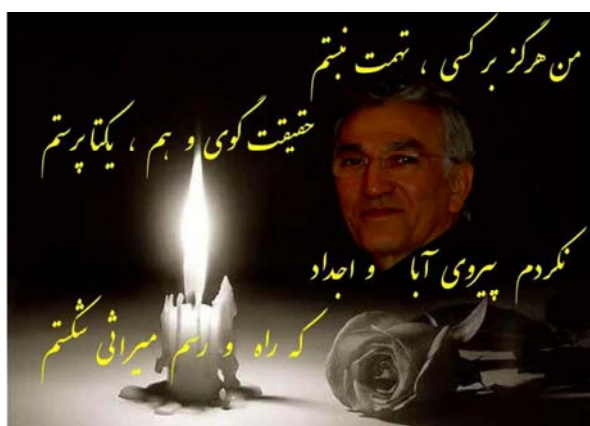
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی فرهنگی

قیوم بشیر هروی - ملبورن - استرالیا
فرستنده: نعمت الله مختارزاده
۲۹ اگست ۲۰۱۹



درود و مهر تقدیم به دوست فرهیخته و زیبا کلام جناب نعمت الله مختارزاده

کوه قاف

ای هم سخن! تو شاعر زیبا سراسری
غمگین مباش که درد دل ما دوتا یکیست
چندیست به ماورای زبان نابرابریست
گاهی به نام قوم و نژاد ناله هاست بلند
ای (نعمت) که مهر تو بر دل نشسته است
گفتی که انتحار شده است فخر طالبان
از بس نموده قتل و جنایت به هر کجا
دزد و دغل و حيله گران دیار ما
در زیر عکس و خانه لنین خزیده اند
بگذر ز این گروه منافق و بی حیا
(نعمت) چرا نموده گریز از عذار عشق
از شور و از کرشمه و ناز و ادای شان
دانم که خسته همچو من بینواستی
تو هم به رنج هم وطنان مبتلاستی
هر چند حساب ملت و دولت جداستی
حیرانم ای خدا که چگونه جفاستی
عزمت متین و عشق تو بی انتهاستی
نفرین بر این کسان که قشون بلاستی
حقا که در ضمیر همگی بی حیاستی
در اقتدا به طالب مادر خطاستی
در حیرتم که بی پدری تا کجاستی
زیرا که خائنین همه جا بر ملاستی
آیا ز گلرخان همه کس بیوفاستی؟
یعنی گرفته از (الفش) تا به (یا) ستی؟

گفتی فتاده ای تو به غربتسرای دهر
 ز مرغون) به خاک ناروی و (نعمت) به جرمنی
 شادم ز مهربانی و لطف همه «بشیر»
 دلگیر مباش هم سخنم مثل ماستی
 (قیوم) به کوه قاف و به ملبورن سراسستی
 زینرو همیشه طالب لطف خداستی

لیل ۱۴/۱۳ فبروری ۲۰۱۹
 ساعت ۲:۳۵ پس از نیمه شب

با درود و مهر تقدیم به دوست فرهیخته و زیبا کلام

جناب نعمت الله مختارزاده

قیوم بشیر هروی

آسترالیا - ملبورن

لیل 13/14 فبروری

ساعت 2:35 پس از نیمه شب

کوه قاف

از بس نموده قتل و جنایت بهر کجا
 حقا که در ضمیر همگی بی حیاستی
 دزد و دغل و حيله گران ديار ما
 در اقتدا به طالب مادر خطاستی
 در زیر عکس و خانه لنين خزیده اند
 در حیرتم که بی پدری تا کجاستی
 بگذر ز این گروه منافق و بی حیا
 زیرا که خائنین همه جا بر ملاستی
 (نعمت) چرا نموده گریز از عذار عشق
 آیا ز گلر خان همه کس بیوفاستی؟
 از شور و از کرشمه و ناز و ادای شان
 یعنی گرفته از (الفش) تا به (یا) ستی؟
 گفتی فتاده ای تو به غربتسرای دهر
 دلگیر مباش هم سخنم مثل ماستی
 (زرغون) بخاک ناروی و (نعمت) به جرمنی
 (قیوم) به کوه قاف و به ملبورن سراسستی
 شادم ز مهربانی و لطف همه «بشیر»
 زینرو همیشه طالب لطف خداستی

ای هم سخن! تو شاعر زیبا سراسستی
 دانم که خسته همچو من بینواستی
 غمگین مباش که درد دل ما دوتا یکیست
 تو هم به رنج هم وطنان مبتلاستی
 چندیست به ماورای زبان نابرابریست
 هرچند حساب ملت و دولت جداستی
 گاهی بنام قوم و نژاد ناله هاست بلند
 حیرانم ای خدا که چگونه جفاستی
 ای (نعمت) که مهر تو بر دل نشسته است
 عزمت متین و عشق تو بی انتهاستی
 گفتی که انتحار شده است فخر طالبان
 نفرین بر این کسان که قشون بلاستی